



## آغاز ماده تاریخ گویی

سید محمد دبیرسیاقی

اوایل دوران اسلامی، پس از تسلط تازیان بر این سرزمین به کار برده‌اند و با داخل کردن لغات ملایمی از زبان عربی در زبان فارسی و به کار بردن آنها «زبان اصلی» خود را از نابودی و اضمحلال مصون داشته‌اند. فی‌المثل همان گونه که از عقرب گذشته و در روغن نگهداری شده برای گزیدگی عقرب پادزهر ساختند و به گفته منوچهری دامغانی راحت کژدم زده را در کشته کژدم یافتند، با داخل کردن کلمات ملایم عربی در زبان فارسی خردمندان عمل کردند؛ کاری که ساکنان بین‌النهرین و مصر و دیگر کشورهای شمال آفریقا پس از ظهور اسلام و مفتوح شدن آن ممالک به دست مسلمانان نکردند و زبان اصلیشان از بین رفت و عربی رایج گردید و زبان رسمی شد. فردوسی دانا در شاهنامه، هم در بخشی که با کمال امانت برگردانده شاهنامه نثر ابومنصوری است و هم در خطبه‌ها و براعت استهلال‌ها و نتیجه‌گیری‌ها از داستان‌ها و وقایع، و نیز در مقدمه شاهنامه که از خود اوست، این تدبیر خردمندان را به کار بسته و هنری بر دیگر هنرها که آن اثر ارجمند به روزگاران ماندنی دارد افزوده است.

می‌دانیم که کلمه برای ادای معنی حکم ظرف را دارد و ظرف جز ظرف بودن برای مظروف خود که معنی است خصوصیت دیگری ندارد و پیداست هرچه تعداد ظرف بیشتر

از سخنسرای گشاده زبانی با فضل و فضیلت که آگاهانه فرمود:

نمیرم ازین پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام

(شاهنامه، پادشاهی یزدگرد شهریار ۵۰/بیت ۶۶۱)

طی هزار سالی که از زمان تخم سخن پراکنی فردوسی حکیم می‌گذرد، بسیار کس به گونه‌های مختلف از حاصل آن کشت با برکت بهره‌ها برده‌اند و بن‌مایه اثرهای نو ساخته‌اند که شرح آن آثار نیازمند تدوین دفتری است جداگانه.

به عنوان مقدمه می‌گوییم مراد فردوسی حکیم از تخم سخن، اگر کلمات به کار رفته در شاهنامه باشد، برحسب استقصائی که برخی از دانشمندان ایران کرده‌اند حدود نه هزار و نهصد و نود کلمه اصلی در آن کتاب آمده است که حدود یک‌دهم آن، یعنی حدود نهصد و نود کلمه آن عربی است؛ منتهی عربی ملایم با زبان فارسی، همچون کلمات: بنا، خراب، عروس، نظم، خلد، نبی، وصی، حکیم و غیره. جز چند کلمه اندک دور از ملایمت با زبان فارسی، مانند «نعم» و «بؤس» و جز آن دو.

این نکته را هم باید دانست که آوردن کلمات عربی ملایم با زبان فارسی در نظم و نثر و در زبان محاوره، خود یکی از تدبیرهای خردمندان‌ای بوده است که ایرانیان دانا و بافرهنگ



باشد، عرصه برای معنی فراخ‌تر و امکان بیان اندیشه‌ها فراهم‌تر خواهد بود و اینجاست که پای استدلال آنان را که زبان فارسی را سره و دور از لغات عربی می‌خواستند و در تحقق بخشیدن به این نیت ناسنجیده و غیرمنطقی کوشش‌ها داشتند تنگ می‌یابیم و چوبین، و اندیشه‌شان را نادرست و متقابلاً اقدام خردمندانه و تدبیر آمیخته با دلسوزی آگاهانه بینادلانی چون شادروان علی اصغر خان حکمت وزیر معارف وقت و مرحوم محمدعلی فروغی نخست وزیر زمان را در جلوگیری از آن تندروی‌ها، با تشکیل فرهنگستان زبان و وضع کردن برخی لغات زیبا و اصیل فارسی به جای معادل‌های عربی آنها قابل تقدیر می‌شناسیم.

پس باید از هنرهای استاد حکیم طوسی در سرودن شاهنامه، یکی هم به کاربردن الفاظ عربی ملایم با زبان فارسی را به شمار آورد، الفاظ ملایمی که جز به قصد بررسی لغات اصیل فارسی و لغات عربی، کس احساس بیگانگی از آنها نمی‌کند.

از برکت دمسازی با شاهکار استاد سخن، نگارنده این توفیق را یافته است که اولاً، چند نوبت متن شاهنامه را بر اساس چاپ کلکته توسط «ترنر ماکان» بی ادعای تصحیح انتقادی، با شرح لغات و توضیحات لازم در ذیل صفحات به چاپ برساند. ثانیاً، همان متن را در بیست و شش دفتر چند نوبت همراه برگردان روایت‌گونه متن شاهنامه به نثر طبع نماید و نیز همان برگردان روایت‌گونه را جداگانه چاپ کند، که جنبه درسی یافته و بارها طبع آن تکرار شده است و می‌شود. ثالثاً، کشف ابیاتی برای شاهنامه تهیه کند که آن نیز چند نوبت طبع و توزیع شده است. رابعاً، کتابی تألیف و طبع و نشر کند با نام گلچینی از نامورنامه باستان، متضمن مطالبی جالب با عناوینی چون: ابیات نشان‌دهنده طلوع و غروب خورشید و ماه در شاهنامه؛ نوآوری‌ها و راه و رسم‌ها و شادی‌ها؛ پل‌ها و بناها و کاخ‌ها و شهرها که فرمانروایان ساخته‌اند؛ برخی رسوم و عادات و اعمال جالب نظر؛ خطبه‌ها یا براءت استهلال‌های آغاز داستان‌ها؛ خواب و خواب‌های درخور توجه که دیده‌اند، و سرانجام فردوسی و احوال او برحسب آنچه در شاهنامه آمده است همراه ابیاتی از وی در ستایش خرد و آفرینش عالم و آفرینش آفتاب و ماه در آغاز کتاب. خامساً، نکات جالبی را که در شاهنامه طی داستان‌ها آمده است، بن‌مایه نگارش

مقالات متعدد سازد و در مجلات وقت چون سخن و یغما و جز آن دو یا در یادنامه‌ها به طبع رساند و یا در سخنرانی‌ها ابراز دارد؛ نظیر: دست یا دست راست به بر زدن به نشانه آمادگی برای انجام دادن کاری و فرمانبرداری یا داوطلب شدن؛ فشردن پهلوانی دست پهلوان دیگر را به قصد سنجیدن نیروی او و نیز زهر چشم گرفتن؛ دست نمودن و بلند کردن دست یا انگشت به نشانه اعتراض یا انکار سخن کسی و نیز اظهار قدرت و برتری، همچنین نشان دادن صندلی به کسی برای نشستن و بی بر آن؛ دست بر دست زدن به نشانه اظهار تأسف کردن؛ دست کسی را به دست گرفتن هنگام پیمان بستن؛ تیر دادن دو حریف به هم به نشانه آماده جنگ تن‌به‌تن بودن؛ آلودن لب به خاک در مقام پشیمانی از امری و به قصد عذرخواهی از گفتن سخنی؛ رسم دفن کردن سلاح و زر و سیم مرد سپاهی با جسد او در دخمه؛ قرار دادن جسد مرده در تابوت پر از عسل و فرستادن به مقصدی؛ آکندن دهان کسی به گوهر یا ریختن زر یا سیم بر سر او در مقام قدردانی از سخن بجا یا عمل سودمند وی؛ برداشتن کلاه از سر خود به نشانه خلع خود از مقام و منصبی که دارد و یا به نشانه ادای احترام به مقام برتر از خود و نیز برداشتن کلاه یا تاج از سر صاحب مقامی یا شاهی به قصد تحقیر او؛ نشانه مقام والای سلطنت بودن گوشواره و کلاه و کمر؛ صدور آزادنامه از جانب شاه برای سرداری یا سالاری یا فرمانده سپاهی که طبق معمول زمان در حکم بنده شهریار بوده‌اند به قصد آزادسازی آنان از بندگی؛ صدور عهد شاهان معین صدور فرمانی از شاه در مقام حق‌شناسی از خدمات ارزنده صاحب مقامی به کشور. مقاله درباره «آفرین» که گاه ماده مضارع از مصدر آفریدن است و چون به کلمه دیگر پیوندد معنی آفریننده و خالق دهد همچون جهان آفرین و هنر آفرین، و در معنی اسمی که معنای آفرینش و نیز هجده معنی دیگر دارد و حدود سیصد بار به تنهایی و یا با مصدرهای ساده یا پیشوندی در شاهنامه به کار رفته است. از معانی آن کلمه تهنیت و تبریکی است با عبارات ویژه و شاید موزون و آهنگین مخصوص مواعد و موارد معین که شاهد گویا و زباندار آن آفرین موبد موبدان است در جشن نوروز در خطاب به شاه که نمونه آن را در کتاب نوروزنامه منسوب به حکیم عمر خیام نیشابوری (نوروزنامه به اهتمام مجتبی مینوی چاپ اول ۱۳۱۳ ص ۱۸ و ۱۹) می‌توان دید. آفرین در این معنی یا به خداوند

و نیز مقالاتی دیگر که در مجلهٔ یغما (شمارهٔ دوازدهم، سال سی‌ام، صص ۷۴۱ تا ۷۴۵) به چاپ رسیده است دربارهٔ بیت:

اگر تندبادی برآید ز کنج  
به خاک افکند نارسیده ترنج

که در برخی نسخه‌ها به جای دو کلمهٔ کنج و ترنج، کنگ و ترنگ آمده است و من صورت درست بیت را «اگر تندبادی برآید، ز کنگ...» دانستم با «کنگ» به معنی شاخه، چنانکه در لغت «کنگ تبات» به معنی شاخه نبات در فرهنگ‌ها ضبط شده است و با این ضبط معنی بیت را این گونه آوردم: «اگر تندبادی بوزد و از شاخه ترنج یا ترنگ نارسیده و کال را به خاک بیفکند، آیا باد را ستمکار باید دانست و یا به صفت دادگری او را ستود؟»

بر این نظر دوست دانشمندی خرده گرفت و طی مقالاتی که در همان مجله چاپ شد ضبط نسخه‌ها را از بیت مورد بحث درست دانست و من بر تأیید نظر خود پاسخی نوشتم که باز در همان مجله (شمارهٔ ششم، سال سی و یکم، صص ۱۴۱ و ۱۴۲) درج گردید. و نیز نگاه کنید به مقدمهٔ شاهنامه (صص چهل و هفت و چهل و هشت، چاپ سال ۱۳۸۶ نشر قطره).

در مجلس بزرگداشتی که در شهر کلن آلمان برای حکیم فردوسی برپا شده بود و شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا و آقای دکتر خالقی مطلق از آلمان و آقای دکتر ترابی و بنده از تهران و آقای دکتر متینی از ممالک متحده برای ایراد سخنرانی دعوت شده بودیم، دربارهٔ اصالت ابیاتی از شاهنامه سخن گفتیم که در نشریه‌ای و نیز در کتاب زندگینامهٔ فردوسی نقل شده است.

نیز دربارهٔ کلمهٔ «دیر» یا «دین» که برحسب نسخه‌های شاهنامه در بیت دهم از داستان سیاوش آمده است:

اگر زندگانی بُود دیرباز  
بدین دیر (دین) خرم بمانم دراز  
یکی میوه داری بماند ز من  
که بارد همی بار او بر چمن

(شاهنامه، پادشاهی کاووس، داستان سیاوش، ۱۲۳۱/ ابیات ۱۰ و ۱۱)

نظر خود را با تکیه بر کلمهٔ «میوه دار» در بیت دوم بر اصالت کلمهٔ «دین» به جای «دیر» یا «دین» در معنی باغ، که معنایی توسعی است از کلمهٔ «وَن» و «یُن» به معنی شاخه تأیید کردم.

تبارک و تعالی است یا از زبان سرداری یا بزرگمردی است صاحب جاه نسبت به پادشاه، با شمردن صفاتی چون دادگری و بخشش و جهانگیری و جهانداری برای او و دعا بر بقای وی و پابندی اعمال نیک او و نیز از زبان شاه است بر افرادی معین در مقام قردانی و تفقد بر آنان و گاه از زبان پهلوانی است نسبت به پهلوان دیگر.

ذکر آفرین کردن بر موجودی جز آدمی که فایده‌تی رسانده است و نقل نمونهٔ آن خالی از سودی نیست، در شاهنامه، آفرین رستم است بر میش کوهی (غرم) در خان دوم که جهان پهلوان تشنه و از گرما بی تاب و توان شده در بیابان را به چشمهٔ آبی گوارا می‌رساند:

بر آن غرم بر آفرین کرد چند  
که از چرخ گردان مبادت گزند  
گیاه در و دشت تو سبز باد  
مبادا ز تو بر دل یوز باد  
به تو هر که یازد به تیر و کمان  
شکسته کمان باد و تیره روان

(شاهنامه، پادشاهی کاووس ۱۲/۴۵۷-۴۵۹)

با مراجعه به کتاب زندگینامهٔ فردوسی و سرگذشت شاهنامه این همه را می‌توان دید و در میانه مقالاتی نیز هست که رفع اشتباه از گفته و اظهار نظر محققان دیگر می‌کند، نظیر مقالاتی که در آن بحث از این مصراع شاهنامه می‌کند:

ز یاقوت سرخ است چرخ کبود

و محقق دانشمند که این زمان به رحمت ایزدی پیوسته است، در مقاله‌ای با اظهار تعجب نوشته بود: «چگونه ممکن است که آسمان در عین حال هم سرخ باشد و هم کبود؟! و توجه نداشته که فردوسی آگاه از روایت‌ها و مطالعهٔ متون نظمی و نثری کرده، با توجه به روایتی راجع به آفرینش آسمان و زمین، به سرودن آن مصراع پرداخته است. و آن روایت که صورتی از آن در کتاب مرصادالعباد نجم‌الدین دایه آمده، بدین شرح است که چون خدای تعالی خواست که این عالم را بیافریند گوهری آفرید و بر آن به هیبت نگریست. آن گوهر از هیبت نظر خدای تعالی ذوب و دونیمه شد؛ نیمه‌ای آتش و نیمه‌ای آب. پس آب را بر آتش جاری ساخت، بخاری از آن برخاست. از آن بخار آسمان‌ها آفریده گشت و از کف آب زمین خلق شد.

نکته قابل ذکر دیگر که استاد طوس در مصراع‌ی بدان اشاره کرده است اما هیچ‌یک از شاهنامه‌شناسان و محققان شاهنامه‌پژوه و تصحیح و طبع‌کنندگان آن کتاب جلیل‌القدر و مترجمان آن به زبان عربی و دیگر زبان‌ها بدان برخوردند و متذکر نگشته، مصراع «پدید آمد از فرّ او کان زر» است که همراه ابیاتی در نخستین ستایش فردوسی از سلطان محمود آمده است، البته ستایشی همانند دیگر ستایش‌های استاد از او دور از تملق و مبالغه و متکی بر دو صفت جهانگیری و بخشندگی شاه غزنوی؛ دو صفت باواقعیت. شاهد جهانگیری، فتوحات او در ایران و هند و ماوراءالنهر و شاهد بخشندگی وی صله‌های او، منتهی فقط در حق آنان که در مداخل خود وی و کارهایش را ستوده‌اند نه به طور مطلق. مصراع مورد اشاره از بیت شماره ۱۱۸ از مقدمه شاهنامه است:

ز خاور بیاراست تا باختر

پدید آمد از فرّ او کان زر

و بنا بر آنچه در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی (به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی ص ۳۹۲) آمده است: «در سال اول سلطنت سلطان محمود غزنوی [سال ۳۸۹ ق] بر اثر زلزله در مشرق سیستان کوهی شکافته شد و معدن زر سرخی به شکل درختی در زمین پدید آمد. چندان که به شیب می‌رفتند، قویتر بود و زر خالص برمی‌آمد تا چنان که دورش سه گز گشت. در زمان سلطان مسعود از زلزله کوه ناپدید شد.»<sup>۲</sup> فرخی سیستانی در قصاید خود چهار بار از این معدن با عنوان «زر روینده» و «زر رویان» یاد کرده است<sup>۳</sup> و عنصری بلخی نیز یک بار در قصیده‌ای<sup>۴</sup> بدان اشاره کرده و گفته است:

گفتم که حدّ غزنین از فرّ او چه کرد

گفتا که زرّ سرخ پدید آوردگان

بازپسین نکته پیش از پرداختن به بحث ماده تاریخ آنکه شاهنامه تنها افسانه و داستان و تاریخ نیست؛ سند لیاقت زبان فارسی است برای بیان مطالب و گنجینه فرهنگی غنی و پربار ایران است از آغاز تا پایان قرن چهارم هجری. موج‌هاست که از اندیشه‌های ژرف مردمان قرون گذشته و دوران اسلامی برخاسته و به آرامی بر ساحل آن کتاب نشسته است. ارجی که فردوسی بر خرد نهاده و پاسی که اندیشه‌های

بلند و سودبخش را داشته است، نیک‌اندیشی و بلندنظری و خردمندی و جوانمردی فرقه‌ها و طریقه‌های متعالی معروفی چون معتزله و شیعه و اهل عرفان و نیز عیاری را به یاد می‌آورد و آیین تمام‌نمای اندیشه و رفتار و کردار ایرانیان خردمند است. مقدمه‌چینی‌ها برای هر داستان و نتیجه‌گیری‌ها از آنها و اندرزهای حکیمانه همه‌گویای هنرمندی شاعر است. آمدن مثل‌ها، این حکمت توده مردم که سابقه دیرینه دارد و برحسب آنچه مرحوم دهخدا در کتاب امثال و حکم آورده است و حدود هزار و هفتصد و چهل و چهار مورد است که استاد طوس به مناسبت‌ها جای‌جای در شاهنامه به کار برده است — در بیتی و یا در مصراع — مزیت دیگر باید شمرده شود. همچنان که «آمدن عین یا برگردان کلمات قصار مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام» امتیاز دیگر شاهنامه باید محسوب گردد. بیهوده نیست که شاهنامه در طول زمان در خانه‌ها و مجامع عمومی نقل مجلس و نقل محفل آزاده‌مردان میهن‌دوست بوده و نقالان در اماکن عمومی مانده قهوه‌خانه‌ها با هنرمندی و حرکات مناسب مقام وسیله سرگرمی و تحریک حس دلآوری و پهلوانی و وطن‌دوستی می‌شده‌اند و پیش از عزیمت به نبردها یا دفاع از هجوم‌ها چنان که مشهور است با خواندن ابیاتی از شاهنامه خود را آماده می‌ساختند. شاهنامه داستان و تاریخ و افسانه نیست؛ به گفته فردوسی:

تو آن را دروغ و فسانه میدان

به یکسان روشن زمانه میدان

از آن اندکی برخوردار با خرد

دگر بر ره رمز معنی برد

بازپسین نکته که هدف و غرض اصلی از نوشتن این مقال است و شاهنامه‌پژوهان و محققان، ویژه آنکه به تصحیح و طبع شاهنامه پرداخته‌اند در نیافته‌اند اینکه فردوسی نخستین کسی است که در اثر بارچ خود ماده تاریخ به کار برده است بی آنکه قصد ماده تاریخ‌گویی داشته باشد. ماده تاریخ که جز در مورد مرگ یا تولد آدمی و وقایع خوش و ناخوش و اعمال و کارهای نیک و بد بشر بیانگر رویدادهای طبیعی چون وقوع زلزله و جاری شدن سیلاب‌های ویرانگر و آتش‌سوزی‌ها و غیر نیز هست، گویاترین و دقیق‌ترین سند آن حوادث و وقایع است

۲. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، ص ۳۹۲. ۳. دیوان فرخی، مصحح نگارنده، ص ۲۵۱، ۲۲۳، ۲۱۴ و ۲۵۷.

۴. دیوان عنصری، به تصحیح نگارنده، چاپ دوم، ص ۲۴۵.

مَه بهمن و آسمان روز بود  
که کلکم بدین نامه پیروز بود

(شاهنامه، نسخه موزه بریتانیا 1909 Or.)

آسمان نام روز بیست و هفتم از هر ماه شمسی است نزد  
پارسیان و ایرانیان پیش از اسلام.

سومین ماده تاریخ از نظر زمان سروده شدن از کسائی  
مروزی است که ضمن قصیده‌ای که به سال ۳۹۱ هجری  
سروده است، متذکر آن گردیده، منتهی چون در آن قصیده  
اشاره به سال تولد خود در ۳۴۱ هجری کرده است از این  
جهت برخی آن سال را قدیم‌ترین سال برای ماده تاریخ گوئی  
محسوب داشته‌اند:

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال  
چهارشنبه و سه روز مانده از شوال  
بیامدم به جهان، تا چه گویم و چه کنم  
سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال...

و بعد از این چند بیت می‌فرماید:

به کف چه دارم ازین پنجه شمرده تمام  
شمارنامه با صدهزار گونه وبال<sup>۵</sup>

مورد چهارم سال اتمام نهائی شاهنامه است از فردوسی حکیم:

سرآمد کنون قصه یزدگرد  
به ماه سپندارمذ روز آرد  
ز هجرت شده پنج هشتاد بار  
که گفتم من این نامه شاهوار  
در نسخه‌ای مصرع دوم بیت دوم چنین است:  
به نام جهان داور کردگار

(شاهنامه، پادشاهی یزدگرد شهریار ۵۰/ ابیات ۴۵۲ و ۴۵۳)

\*\*\*

با سخن استاد فردوسی آغاز سخن کردیم و نیز با سخن او  
ختم کلام نمودیم. با عذرخواهی از طول کلام و امید گذشت  
از خوانندگان ارجمند.

و هم از ظرائف فنون شعری است و جزء صنایع ظریفه و در  
ردیف موسیقی و نقاشی و امثال آنها به شمار است. با تحقیقی  
که کرده و نمونه‌ها که گرد آورده‌ام ماده تاریخ‌ها یازده گونه‌اند.  
ده گونه آن را برای چاپ در مجلّدی به چاپخانه سپرده‌ام و  
گونه یازدهم را که مفصل‌تر است آماده چاپ دارم.

گونه نخستین ماده تاریخ‌ها ساده و با حروف معمولی به  
کار رفته‌اند و چنان که اشاره شد نخستین آنها از فردوسی  
است؛ بدین توضیح که آن حکیم سالی را که درباره تدوین  
نخستین شاهنامه طی ابیاتی در پایان کتاب آورده است، از نظر  
قدمت زمانی اولین ماده تاریخ از گونه یکم باید شمرد:

سرآمد کنون قصه یزدگرد  
به ماه سپندارمذ روز آرد  
ز هجرت شده سیصد از روزگار  
بر او بر فزون بود هشتاد و چار

(شاهنامه، نسخه لندن 1902 Or.)

و سالی که نسخه همان تدوین اول را توسط امیر نصر برادر  
کهتر سلطان محمود که سپهسالار خراسان و مقیم نیشابور  
است پس از تاجگذاری پادشاه غزنوی در بلخ به سال ۳۸۹  
هجری قمری برای وی فرستاده است، دومین ماده تاریخ از  
گونه یکم باید محسوب داشت:

چو شد اسپری داستان بزرگ  
سخن‌های آن خسروان سترگ  
به روز سوم شنبدی چاشتگاه  
شده پنج ره پنج روزان ز ماه  
که تازیش خواند محرم به نام  
که از ارجمندیش ماه حرام  
اگر سال نیز آرزو آمده‌ست  
نهم سال و هشتاد با سیصدست  
ز تاریخ دهقان بگویمت نیز  
از اندیشه دل را بشویمت نیز